

# صدرالدين ربیعی

بنام آقای نجیوانی تبریزی

آقای ملك الشعراء دامت ایام افاضاته در شماره اول سال ششم و در شماره ۵ - ۶ سال هشتم مجله ارمغان شرحی از حال و اشعار شاعر جوانمرگ گمنام صدرالدين ربیعی خطیب مرقوم و فرموده بودند که اگر کسی در کتابی باسم شاعر مزبور برخورد اظهار نماید حسب الامر بعضی چند سطر ذیل جسارت ورزید. اولاً در جلد چهارم روضه الصفائی که پیش بنده هست شرح حال شاعر مزبور را با اشعار حبسیه آن مطابق شرحی که حضرت ملك مرقوم فرموده اند عیناً با اختلاف کمی در عبارات مینویسد.

ثانیاً در این اواخر کتاب تاریخی که مؤلف آن احمد بن جلالالدين خوافی و ملقب بفصیح خوافی است و از ثلث آخر قرن هشتم تا ثلث اول قرن نهم بر حیات و دربار شاهرخ خان بهادر تیموری بوده و بطرز تاریخ الفی تألیف شده بدستم رسید در ضمن مطالعه باسم ربیعی خطیب فوشنج برخوردم شرح حال و وفات آنرا در هرات در محسن ملك فخرالدين كرت چنانکه در روضه الصفای خطی هم بقلم رفته بالندك تفاوتی در ضمن وقایع سال هفتصد و دو هجری مینویسد و از اشعار آن برمی آید که شاعر مزبور در حین وفات سی و یکسال داشته.

فصیح خوافی بعد از شرح حال گرفتاری شاعر را بدین عبارت می نویسد (عین عبارت کتاب این است : ) از ایاتی که در حبسیه خود نوشته و آن را کارنامه نام نهاده چند بیتی اینجا ثبت افتاد .

کز درو دیوار عوانان شاه      چند تن و شحنه زندان شاه

بسته میان تگگ درون آمدند  
 نی بنشستند و نه می کرد نوش  
 در دلم آمد که بخم ککمند  
 بامن از آغاز یکی زان گروه  
 باده مخور دست بدار از گناه  
 یکسره یاران همه برخاستیم  
 نی دل بزم و نه تمنای می  
 فرکیان شاه فریدون نژاد  
 پشت جهانداری و روی سپاه  
 شاه جهان خسرو روی زمین  
 داشت یکی بندگران ساخته  
 کرد مرا بسته بدان بند پای  
 آن دگران را همه آزاد کرد  
 من شده بس بسته بند گران  
 بار غم بردل و برپای بند  
 جان من از صحبتشان در غریو  
 یکدل از ایشان بجهان شاد نه  
 دیو یکی مسخره در گردشان  
 عادتشان بستن و آویختن  
 کار همه عمر (برون) آندا کوب و زور  
 کوه دواتد نبرد آزمای  
 ده تن از این قوم نکهبان من  
 شسته همه چنک بخون آمدند  
 مطرب و چنک دفونی شد خموش  
 بست مرا خواهد چرخ بلند  
 گفت که ای کودک دانش پژوه  
 خیز که میخواندت القصه شاه  
 کار جز آن بود که ما خواستیم  
 روی نهادیم سوی قصر کئی  
 وارث کیخسرو بادین و داد  
 نازش نام و نسب کرت شاه  
 وارث جمشید ملک فخر دین  
 ز آهن و فولاد پیرداخته  
 سرمکش از خواهش کیهان خدای  
 چرخ فلک بین که چه بیداد کرد  
 راست چو کاوس بهماز ندران  
 با همه غم هم تقسیم تایی چند  
 چون دلشان آهن و فولاد نه  
 خرس یکی لت خوره شاگردشان  
 خصلتشان کشتن و خونریختن  
 روی همه سال به خیسار و غور  
 کوه رواند ب صنع خدای  
 وای برین حال پریشان من

و آنجماعت که با او متفق بودند بعضی را که تیر انداز بودند انگشتها بریدند  
و دیگران را چوب زدند و بگذاشتند و اومدنی در حبس بود و در حبس قصیده گفته  
و بعضی از آن آورده شد :

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| برد اندیشه مرا باز کجا لا اعلم        | تاچه معنی بوجود آورد از کتم عدم       |
| فیض نور من وهفت اختر ازویک پرتو       | صدر قدر من ونه کرسی ازویک طارم        |
| ( گوید ان شاه سکندر که خضر بیرون برد  | نی بسر چشمه حیوان ز سویدای ظلم (کذا)  |
| غم زندان چه غم آخر که جهان زندانست    | هیچ غم نیست کسی را که غم اینست چه غم  |
| شاه منصور ابو الفتح که در روز مصاف    | جره رایت او کوس زند با ضیغم           |
| (من ترابند ککی بودام از ککی که باز    | بی خریداری و دلالی و نخاس و درم (کذا) |
| زیرک اندیشه و فرخ بی و سر تیز زبان    | مقبل آیین و مبارک دم و میمون مقدم     |
| به ثنای تو در انشای سخن مستثنی        | نیزاد (کذا) خود و ارباب دول مستخدم    |
| سی و یک رفت ز عمرم غرض از خرم نشان    | هفده در خدمت تو چارده در بیت حرم      |
| خسرو دست میالای که از ریک عرب         | چشمه رزند آبش خورش از خاک عجم         |
| تو همان گیر که این بوم بقوم الروح است | آفریننده میان من و تو خصم و حکم       |
| در پناه تو گر بزم بتوبه به از آنک     | گوشه دامت آنروز بگیرم محکم            |

از این قصیده فقط دو بیت آخری در مقاله اولی از طرف آقای ملک الشعرا  
مندرج بود . فسیح خوافی بعد از این قصیده می نویسد : (چون قصیده مذکور  
که بعضی از آیات ثبت افتاد بعرض رسانیدند جوابی بر آن مترتب نشد و همچنان  
در حبس بدست جمعی غوریان که صفت ایشان در آن مثنوی نوشت بمانند مکتوبی  
بملک فخرالدین نوشت که شاید موجب مخلصی شود و نشد و ازین مکتوب نیز  
چند بیت ثبت افتاد چه نظمی مرغوب است ) .

بعد از آن همان مثنوی را که در شماره اول سال ششم مجله درج شده

می نویسد دیگر بتکرار پرداخته فقط چند بیتى بتفاریق که در آن شماره ذکر نشده و در این کتاب بود ذیلا مینگارد :

تاجورا تخت کیانیت هست دست و دل ملک ستانیت هست

تاج کیان طرف غلامان تست چرخ روان بنده فرمان تست

تیغ ترا برق برشک آورد تیغ تو از سنک سرشک آورد

سم سمند تو وقوع بقاع خم کمند تو کاید قلاع

از همه غمهای جهان رسام تا تو و بند تو در بسته ام

یاب از این در کشف خویش گیر یا ادبی کن که ره خویش گیر

و پس از اتمام قصیده می نویسد : بعد از آنهم در حبس سپری شد و پس ندانست

که او را بچه نوع هلاک کردند .

این تاریخ فصیح خوافی شعر خیلی کم دارد مگر اشعار راجع بماده تاریخ

اشخاص فقط چند شعری هم از مظفر خوافی متوفی ۷۸۱ در تاریخ حال او

ذکر شده که انشاء الله آنها هم در آیه بعرض می رساند .

موقع را مغتنم دانسته واحترامات فائده را تقدیم میدارد .

روستاه علوم اسلام و لطائف و زینتی

## مکاتیب تاریخى

ملا جلال جوانی یکی از امرای عصر خود نوشته است .

بزرگان خرده دان داند که بخرده ریزه که از جنبه پیرزنی گیرند گنج

خرابی معمور نتوان کرد . و از پای ملخی که از دست موری حقیر ربایند سفره

سلیمانی ترتیب نتوان داد . ساز عودی که مرسومش بچوب از مال مظلومان

بینوا ستاند مال آن جز ناله زار نباشد . پیاله شرابی که از خون دل بیچارگان